

شکست جهانی هژمونی لیبرالی^۱

مروری بر روایت استفان والت از افول برتری ایالات متحده آمریکا

و پیشرفته‌ترین اقتصاد جهان را داشت. همچنین، تنها کشور جهان با حضور نظامی جهانی بود. علاوه بر این، ایالات متحده با همه قدرت‌های مهم دیگر، روابط خوبی داشت؛ روابط با روسیه به شکل شگفت‌آوری صمیمانه بود، زیرا با شروع دوران تک‌قطبی، مسکوبه کمک غرب برای ورود به اقتصاد بازار، نیاز داشت و همچنین، به پیشبرد ترتیبات امنیتی مشارکتی با غرب مشتاق بود. با توجه به این موقعیت مطلوب، سیر منطقی حرکت روشن بود؛ آمریکا، باید از تعهدات جهانی خود عقب‌نشینی می‌کرد. هیچ تهدیدی فراروی این کشور نبود، پس چه احتیاجی به پلیس جهانی بود؟ باین‌حال، تعهدات آمریکایی حفظ و گسترده‌تر شد. والت معتقد است که این کار برای محافظت از آمریکا انجام نشده، بلکه بیشتر دلایل ایدئولوژیک داشته است. رهبران ایالات متحده به دنبال



نخبگان سیاسی و افول آمریکا

طبق گفته والت، دیدگاه‌های نخبگان سیاسی، موجب سوق دادن آمریکا به ورطه نابودی می‌شود. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ایالات متحده در جهان برتر بود. زمانی که جنگ سرد به پایان رسید، ایالات متحده خود را در موقعیت تقدم جهانی -که از زمان امپراتوری روم بی‌سابقه بود- یافت. این کشور بزرگ‌ترین

دیوید گوردون^۲ عضو ارشد موسسه میزس (موسسه‌ای برای تحقیق و آموزش در مکتب اقتصاد اتریشی، آزادی فردی و صلح بین‌المللی) و سردبیر نشریه *The Mises Review*، در قالب متن ذیل که خلاصه و ترجمه‌ای از یادداشت او در سال ۲۰۱۹، با عنوان «شکست جهانی هژمونی لیبرالی» است، تلاش می‌کند تا روایتی از کتاب استفان ام. والت^۳، با عنوان «جهنم اهداف خوب: نخبگان سیاست خارجی آمریکا و افول برتری ایالات متحده آمریکا^۴» را -که در سال ۲۰۱۸ انتشار یافته- ارائه دهد.

1 - The Failure of Global Liberal Hegemony

2 - David Gordon

3 - Stephen M. Walt

4 - The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of U.S. Primacy

برتری و تسلط به منظور محافظت میهن از حمله نبودند، بلکه آن‌ها برای ارتقاء نظم لیبرال در خارج از کشور، به دنبال برتری بودند. بیل کلینتون و باراک اوباما با احتیاط بیشتری از نیروی نظامی استفاده کردند اما جورج دبلیو بوش، به طرز جسورانه‌ای از آن استفاده کرد. هر سه رئیس جمهور پس از جنگ سرد، قدرت ارتش آمریکا را ایزاری ارزشمند برای پیشبرد برنامه‌های بلندپروازانه جهانی دانستند.

دنبال کردن هژمونی لیبرال بر تئوری معیوبی استوار بوده و به نتایج بدی نیز، منجر شده است. طرفداران هژمونی لیبرال، فکرمی‌کردند که یک نظم جهانی لیبرال به وضوح مطلوب است و اینکه آمریکا قدرت داشت تا آن‌را به کشورهایی که جرئت مقاومت در برابر آن را داشتند، تحمیل کند. اگر دولت‌های دیگر مانع این کار می‌شدند، سیاست‌گذاران ایالات متحده متقاعد می‌گشتند که این کشور، ابزارهایی برای مجبور کردن آن‌ها به پیروی را دارد؛ مانند تحمیل تحریم‌های اقتصادی، کمک به مخالفان خارجی یا داخلی رژیم متخاصم، تضعیف رقبا از طریق اقدامات مخفی و استفاده از نیروی نظامی تا آن‌ها مجبور به پذیرفتن سرمایه‌داری شوند. در صورت لزوم، ایالات متحده می‌توانست رژیم‌های خصمانه را با هزینه‌ای اندک و با کمترین خطر برای خود و با تهاجم، از بین ببرد.

هنگامی که این ستمگران مانع از بین رفتند، ایالات متحده و بقیه جامعه بین‌المللی لیبرال، می‌توانستند به پیش بروند و به مردم آزاد شده کمک کنند تا دموکراسی‌های جدید و مشروع ایجاد نمایند؛ به این ترتیب، نظم لیبرال و طرفداران آمریکا، بیشتر هم گسترش می‌یافت. این برنامه بلندپروازانه بر پایه‌های ناقص استوار است.

شکست هژمونی لیبرال و نادیده انگاشتن اهداف مکتب واقع‌گرای ساختاری

والت به ویژه در انتقاد خود از یکی از این مبانی، یعنی تئوری صلح دموکراتیک مصر سخن می‌گوید. او در مورد این دکترین مشکوک می‌گوید: اگرچه درست است که دموکراسی‌های لیبرال جنگ‌های اندکی با یکدیگر داشته‌اند اما توضیحی رضایت‌بخش درباره این موضوع وجود ندارد... همچنین، تاریخ هشدار می‌دهد که به ویژه کشورهای تازه دموکراتیک شده، مستعد درگیری‌های داخلی و خارجی هستند. نظریه صلح دموکراتیک نیز در مورد چگونگی برخورد دولت‌های لیبرال با رژیم‌های استبدادی، کمتر صحبت می‌کند، جز اینکه تصور کنیم سرنگونی آن‌ها راه صلح همیشگی است؛ این یک نسخه حتمی برای ایجاد مشکل و درگیری میان کشورهای لیبرال و غیر لیبرال است. هژمونی لیبرال تا حد

زیادی شکست خورد، زیرا حقایق اساسی را در مورد چگونگی عمل ملت‌ها که هدف اصلی مکتب واقع‌گرای ساختاری روابط بین‌الملل است - که والت و همکارش جان میرشایمر عضو اصلی آن هستند - نادیده گرفت.

عدم توازن قدرت، کشورها را عصبی می‌کند، به ویژه هنگامی که قوی‌ترین کشور قدرت خود را با کم‌توجهی به منافع دیگران، به کار می‌برد؛ بنابراین کاملاً قابل پیش‌بینی بود که کشورهای به اصطلاح یاغی، به دنبال راه‌هایی برای کنترل قدرت آمریکا باشند. به عنوان مثال، به این دلیل که ایالات متحده گسترش دموکراسی را محور استراتژی کلان خود قرار داده بود و اهداف مرده‌ای را در تعدادی از این کشورها دنبال می‌کرد. همچنین، موضع غالب آمریکا به برخی از نزدیک‌ترین متحدان آن نیز هشدار داد. در واقع، نگرانی برخی از دموکراسی‌های خارجی، کاملاً بنیادی بود، آن‌هم نه به این دلیل که ایالات متحده عامدانه از قدرت خود برای آسیب رساندن به این کشورهای دوست، مانند فرانسه استفاده کرده، بلکه قابلیت‌های گسترده آمریکا، صدمه زدن به آن‌ها را به طور تصادفی آسان کرده است. حمله به عراق، یک نمونه جامع است که سرانجام، منجر به ظهور داعش شد. عضوگیری آنلاین و رفتار بی‌رحمانه آن‌ها، الهام‌بخش حملات تروریستی در بسیاری از

کشورهای اروپایی است و به بحران پناهندگان که اروپا را در سال ۲۰۱۵ درگیر کرد، منجر شد.

وقتی سیاست خارجی به مردم پاسخگو نباشد

با وجود شکست آشکار برنامه هژمونی لیبرال، طرفداران آن، نفوذ خود را حفظ کرده‌اند. آن‌ها به ندرت بازخواست می‌شوند تا پاسخگوی اشتباهات خود باشند. والت با تلخی قابل توجهی درباره یک گروه از مدافعان برنامه هژمونی لیبرال، یعنی نو محافظه‌کاران این‌گونه می‌نویسد: وقتی صحبت از سیاست خارجی ایالات متحده است، رکوردداران جهان بدون چالش برای فرصت‌های دوم و شکست روبه جلو، نو محافظه‌کاران آمریکا هستند. از اواسط دهه ۱۹۸۰، این شبکه تأثیرگذار اندیشمندان تندرو، روزنامه نگاران، تحلیلگران اتاق‌های فکر و مقامات دولتی توسعه یافتند که دورنمای قدرت وسیع آمریکا را به عنوان یک نیروی مثبت در امور جهانی تبلیغ کردند. آن‌ها ایده حمله به عراق و سرنگونی صدام حسین را پرورش و القا کرده و اصرار داشتند که این حرکت جسورانه، باعث می‌شود تا ایالات متحده بتواند بخش اعظمی از خاورمیانه را به دریایی از دموکراسی‌های طرفدار آمریکایی تبدیل کند اما هیچ‌کدام از ایده‌های زیبایشان، به نتیجه نرسید و اگر پاسخگویی به مردم به عنوان

یک اصل در سیاست خارجی حاکم بود، این افراد، اکنون به چهره‌های حاشیه‌ای تبدیل شده بودند؛ اما در واقع، آن‌ها در عمل تأثیرگذار هستند و الیوت آبرامز، یکی از این نو محافظه‌کاران، اخیراً به عنوان نماینده ویژه ایالات متحده در ونزوئلا منصوب شده است.

راه حل جلوگیری از افول، موازنه از راه دور

مستندات والت علیه هژمونی لیبرال، قانع‌کننده است اما پیشنهاد جایگزینی او چیست؟ در راستای رئالیسم ساختاری، او خواستار موازنه از راه دور است. در این سیاست، ایالات متحده از تلاش بیهوده خود برای گسترش دموکراسی لیبرال در سراسر جهان چشم‌پوشی می‌کند. در عوض، این کشور، بر روی مناطق منتخب که برای منافع ملی حیاتی محسوب می‌شوند، متمرکز خواهد شد. والت معتقد است: در موازنه از راه دور، تنها معدودی از مناطق جهان برای امنیت یا رفاه ایالات متحده، از اهمیت حیاتی برخوردار هستند، بنابراین، ارزش اعزام سربازان آمریکایی به جنگ و قبول تلفات را دارند. اولین منطقه حیاتی، همان نیمکره غربی است؛ موقعیت غالب آمریکا در این منطقه تضمین می‌کند که هیچ‌یک از همسایگان، نتواند تهدیدی جدی برای ایالات متحده ایجاد کند؛ اما برخلاف انزو اطلبان، موازنه از راه دور

معتقد است که سه منطقه دورتر نیز برای ایالات متحده دارای اهمیت هستند؛ اروپا، شمال شرقی آسیا و خلیج فارس.

در این مناطق، هدف ایالات متحده جلوگیری از ظهور هژمون محلی خواهد بود. اگر احیاناً موردی در افق ظاهر شد، آمریکا باید کشورهای منطقه را برای ایجاد موازنه در برابر هژمون نوظهور تشویق کند. آمریکا تا زمانی که امکان داشته باشد، «دور» خواهد ماند، اگرچه در صورت عدم موفقیت کشورهای منطقه در برقراری موازنه، مداخله نظامی به هیچ‌وجه منتفی نیست. درست است که استراتژی والت موقعیت برتری آمریکا را طولانی‌تری می‌کند آن‌هم با هزینه بسیار کمتر از سیاست هژمونی لیبرال، اما چرا اصلاً به نفع ما است که برتری آمریکایی را حفظ کنیم؟ والت کاملاً از مفروضات جهانی‌گری حمایت می‌کند اما در عوض، ما باید سیاست عدم مداخله‌گری را اتخاذ کنیم.

منبع:

Gordon, David, "The Failure of Global Liberal Hegemony," *The Austrian* 5, no. 4 (July–August 2019): 16–19.

لازم به توضیح است که این مطلب از آدرس ذیل نیز قابل دسترسی است:

<https://mises.org/library/failure-global-liberal-hegemony>